

## از استانبول تا تبریز

### فریبا زرینه باف

منبع :

<http://irannameh.org/index.php/journal/article/view/460>

ایران نامه : (بنیاد مطالعات ایران در امریکا)

طنز در مطبوعات دورهٔ مشروطیت: معرّفی مجله استبداد طنز و مشروطه‌خواهی دورانی که بلافاصله پس از انقلاب مشروطیت ایران آمد شکوفایی مطبوعات سیاسی را نیز به همراه آورد. مطبوعات این دوره علاوه بر درج اخبار داخلی و بین‌المللی، نقش مهمی نیز در طرح و ترویج افکار مشروطه‌خواهی داشتند. شیوه‌ای که بسیاری از این مطبوعات برای بازتاب اندیشه‌های مشروطه‌خواهی برمی‌گزیدند و روش‌هایی که برای گشودن فضای جدید بیان عقاید ایجاد می‌کردند درخور توجه و تحقیق است. به علاوه روزنامه‌نگاری سیاسی به سبک‌ها و قالب‌های ادبی نیز تنوع بخشید و موازین جدیدی برای پیوند دادن ادبیات و سیاست پدید آورد. این نکته همچنین بیانگر تأثیر سبک‌های نوین نگارش بر تاریخ سیاسی و روشنفکری ایران است که به نوبه خود شایان توجه می‌باشد. اما تنوع دیدگاه‌های مطبوعاتی همواره نتیجه انسجام نظری یا بلوغ سیاسی نبود، بلکه گه‌گاه ناهمگونی‌هایی نیز در آن به چشم می‌خورد. در واقع انقلاب مشروطیت فرصت جدیدی در فضای عمومی جامعه به وجود آورد که این نیز به زودی در خدمت سبک‌آزمایی و بیان قریحه نویسندگان قرار گرفت. با این‌همه، شمار درخور توجهی از نشریات سیاسی دوران مشروطه به بیان مضامین سیاسی و اجتماعی متعهد ماندند. کار نگارش درباره نابسامانی‌های سیاسی جامعه و ترسیم چشم‌انداز تغییرات، به اشکال متنوعی ظهور می‌یافت، مثلاً از انتقاد نسبت به موقعیت عقب‌مانده ایران در قیاس با پیشرفت‌های جهان در اوائل قرن بیستم گرفته تا نقد مطلق‌گرایی سیاسی و فساد حکومت قاجار، یا سنت زدگی و جزم‌اندیشی مذهبی. این مشکلات از دید منتقدان اصلاح طلب که اکنون همچون طبیعی برای شفا‌ی بدن سیاسی جامعه نسخه می‌نوشتند، تنها بخشی از بیماری‌های مزمن جامعه ایران بودند. از این گذشته نفی استبداد و فساد و تخریب از راه ابداع انواع جدید طنز سیاسی نیز بیان می‌گشت. ادبیات جنبش مشروطه ایران همچون ادبیات بسیاری از تحولات و انقلاب‌های مدرن، رگه‌های غنی و متنوعی از هجو و طنز سیاسی را در اشکال گوناگون در برداشت: مقالات مطبوعاتی، رمان‌ها، رسالات و اشعار مواضع متفاوتی را در یک موقعیت دوگانه و نادر تاریخی بیان می‌کردند. بر این منوال نگارش هجو و طنز سیاسی را می‌توان در دوره‌ای بررسی نمود که هم مبشر آغازهایی نو بود (مانند گسترش سریع رسانه‌های جمعی، رشد افکار عمومی ملی و بین‌المللی، تأثیرات متقابل و وام‌گیری‌ها در زمینه هجو و طنز، چه در لحن و چه در شکل آن)، و در عین حال خبر از پایان‌هایی می‌داد (از قبیل پایان پیوستگی ضمنی طنز به ادبیات کلاسیک فارسی و نیز اشتهال آن بر کنایات ادبی ظریف در لطیفه‌های خصوصی که فهم آن‌ها تنها در جهان خودبسنده‌ای ممکن می‌شد که برپایه روابط شخصی و حافظه‌های مشترک ساخته شده بود)؛ مضامینی که معمولاً در ارتباط با مقولاتی کلی مانند سنت و مدرنیته خلاصه و بحث شده‌اند. در ادبیات مشروطه شماری از مضامین مشخص انگیزه و محتوا بخش طنز و هجو سیاسی بودند. در این زمینه یکی از روش‌های رایج در نگارش طنز و هجو این بود که گونه‌های متفاوت و بعضاً متضاد را هم‌نشین کنند و بگذارند تا آن تضاد آشکار مستقیماً با خواننده سخن بگوید. اما در حالیکه دغدغه‌های

سیاسی و اجتماعی در جو زمان منتشر و بین بسیاری از نویسندگان مشترک بود نگارش هجو و طنز در گونه‌های ادبی جدید قرائت‌های متفاوتی را مطلوب و در قالب‌هایی نو عرضه می‌شد. در این معنا می‌توان گفت که طنز و هجو هم حالت اطلاع‌رسانی داشت و هم ارزش ارتباطی. تعبیرات جالب توجه و کنایات تند و تیز نگارخانه طنزآوران و هجوپردازان مشروطه‌خواه نمونه‌های خوبی از مضامین این تقابل‌ها هستند. از این جمله می‌توان به موارد زیر اشاره نمود: اعضای اشرافیت قاجار با دبدبه و کبکبه خود، به صورت جماعتی کاهل و رشوه‌گیر نشان داده می‌شوند؛ متحددینی که با تقلید کورکورانه از رسوم اروپایی مشوق و مروج از خودبیگانگی فرهنگی‌اند؛ اهل دیوان صرف نظر از منصبی که داشتند، به صورت مشت‌افراد مطیع و سربراه تصویر می‌شوند؛ ملایان مستقل از سواد و پایگاه اجتماعی‌شان به صورت افرادی متحجر و غافل از اوضاع زمانه مجسم می‌شوند، چون راهبرانی گم راه که جلوی پای خودشان را هم نمی‌توانستند ببینند؛ زنان هم که غالباً رفتارشان به مانند اطفال به تصویر می‌آمد، چون کسانی که نه در طوفان حوادثی که پیرامون‌شان را دربرگرفته بود درگیر می‌شدند و نه اصلاً اهمیت یا تأثیری در آن حوادث داشتند؛ مردم عادی کوچه و بازار هم که هرروزه مجبور به کلنجار رفتن با محرومیت‌ها و محدودیت‌هایی بودند که از ناحیه مستبدان فاسد داخلی و استثمار و آزبیگانان بر آنها تحمیل شده بود؛ و سرانجام دهقانان که عمری به مظلومیت سپری می‌ساختند و از هر تغییری متحیر و سرگردان بودند زیرا حاصل هر تغییر برای آنان جز خرمی از سختی و سیه‌روزی نبود. در مقابل، مشروطه‌خواهان در مطبوعات موافق با آنها چون منادیان پیشرفت و ترقی تصویر می‌شدند که ظلمات پیرامون‌شان را روشن می‌ساختند و با دمیدن روح نیرومند آرمان‌های ملی و آزادی خواهانه در تغییر جو را کد جهد می‌ورزیدند. در این زمینه غالباً استفاده از سبک محاوره به طنزنویس اجازه می‌داد که تضادها را برجسته کند و به این قالب‌های ساکن و صامت زندگی ببخشد. در مورد «هجو» به‌عنوان یکی از اقسام طنز می‌توان گفت که این تعبیری است با معانی متنوع که به‌عنوان کاربست «طعن، ریشخند، تمسخر، یا چیزهایی از این قبیل، در تشریح، تقبیح، یا استهزاء بزهکاری و بی‌خردی و غیره» تعریف شده است. گونه ادبی هجو، چه در نثر و چه در نظم، به‌عنوان نوشته‌ای فرض می‌شود که در آن «بی‌خردی‌ها و ندانم‌کاری‌های انسان به قصد تحقیر یا تمسخرشان نمایانده می‌شوند». به این ترتیب هجو سیاسی مشخصاً مترصد است که با بهره‌جویی از قیاس، افشاگری، یا اغراق، خطا کاری و بی‌خردی کسانی که بنای نقدشان را دارد مسخره کند. با این ملاحظه، هجو نیز هم‌چون طنز، با ترسیم یک زمینه مفروض و مشترک بیانی و دریافتی، با احساس خاصی از آسودگی آنی از فشار و نگرانی همراه بوده است. بنابراین هجو سیاسی اغلب به منزله مکمل نقد سیاسی به کار رفته است. همان‌گونه که در بالا گفته شد، هجو و طنز سیاسی به‌طور کلی به وسیله نویسندگان و شاعرانی به کار بسته می‌شد که خواهان تغییر و اصلاحات بودند. در واقع علاقه آنها به تحول به ایشان رهیافت و ذهنیتی پویا بخشیده بود، حالتی که مخالفانشان اغلب فاقد آن بودند. هجوپردازان مهارتی چشم‌گیر در توصیف و ترسیم موضوعات اجتماعی و فرهنگ عوام داشتند و به خوبی می‌توانستند ادعاهای پوچ و تأثیرات مخرب موضوعات خود را بر ملا سازند به ریشخند آرند، و از این راه خوانندگان‌شان را متحول سازند. همین قضیه در مورد استفاده از کاریکاتور در طنز و هجویه‌های مصور هم صادق بود. در مقابل، کسانی که مخالف تحول بودند اغلب از طنز پرهیز داشته و در اظهار نظر خود از سر خشم گاه به فحاشی متوسل می‌شدند، و مستقیماً به تحول‌خواهان حمله می‌کردند و آن‌ها را به بی‌اخلاقی و تزویر، خیانتکاری سیاسی، یا حتی ارتداد متهم می‌کردند و در نتیجه، ناخواسته بهانه به دست مخالفانشان می‌دادند. در مقاله حاضر جهت بررسی طنز سیاسی در مطبوعات دوران مشروطیت تمرکز بحث را بر معرفی نشریه‌ای نسبتاً ناشناخته موسوم به مجله استبداد قرار خواهیم داد و ضمن شرح مختصری از 34 شماره آن که بین سال‌های 1325 تا 1326 ه. ق (برابر با سال‌های 1286 تا 1287 ه. ش. و 1907 تا 1908 م) در تهران منتشر می‌شد، به ذکر جزئیات بیش‌تری درباره آن خواهیم پرداخت. از راه بررسی وجوه مختلف این نشریه (از شکل آن گرفته تا خوانندگانش و تغییرات محتوا و لحن، و تأثیری که مدیرش بر آن داشت) در بستر کلی حوادث روز و کشمکش‌های سیاسی، قادر خواهیم بود که تنش‌های میان عقاید وایدئولوژی‌های مخالف را ترسیم نموده و نقش هجوپرداز به مثابه

ناظری حساس که با طنز و کنایه وقایع پیچیده روزگاری آشفته را ثبت می‌کند در نظر آوریم. شیخ مهدی قمی و مجله استبداد مجله استبداد را آقا شیخ مهدی قمی، با امضای «شیخ الممالک»، منتشر می‌ساخت که خودش صاحب آن نیز بود. ادوارد براون از مجله استبداد به عنوان ماهنامه یاد می‌کند و با ارجاع به فهرست ا.ج. ال. رابینو از مطبوعات فارسی، تعداد شماره‌های آن را در کل «31 شماره» قلمداد می‌کند. در صورتیکه مجله استبداد اغلب به صورت هفتگی منتشر می‌گشت و جمعا تا شماره 34 آن توسط این نویسنده گردآوری گردیده که در بررسی حاضر مورد استفاده قرار گرفته‌اند. همه شماره‌ها در تهران به چاپ رسیدند، نخست در مطبعه شرقی (شماره‌های 1 تا 17)، سپس در مطبعه فاروس (شماره‌های 18 تا 33)، و سرانجام در مطبعه حبل‌المتین (شماره 34 و احتمالاً شماره‌هایی که ممکن است پس از آن چاپ شده باشند). قطع مجله برای شماره‌های 1 تا 17، 16/5 در 20/5 سانتیمتر و برای شماره‌های 18 تا 34 قدری کوچک‌تر و به قطع 10 در 10/5 سانتیمتر بوده است. نخستین شماره نشریه در 5 جمادی الثانی 1325 (16 ژوئیه 1907)، و آخرین شماره‌ای که به نظر نگارنده رسیده (یعنی شماره 34) در روز شنبه 22 ربیع‌الاول 1326 (24 آوریل 1908) (تهران، مطبعه حبل‌المتین) چاپ شده است. براون همچنین به آشنایی اولیه‌اش با شیخ الممالک در تابستان 1305 ه.ق. (برابر با 1888 م) در کرمان اشاره می‌کند. شیخ الممالک هم بعدها «به یاد دوستی قدیمی» با براون شماره‌های نشریه‌اش را برای او می‌فرستاد. آخرین شماره مجله که به نظر نگارنده رسیده است (شماره 34) دارای همان تعداد صفحه و همان قیمت شماره‌های پیشین است و درست پیش از کودتای ضد مشروطه در جمادی‌الاول 1326 (ژوئن 1908) که تعطیلی مطبوعات مشروطه‌خواه را در پی داشت منتشر گردید. با این‌همه اگر شماره 34 آخرین شماره مجله باشد، هیچ نشانه یا اشاره‌ای در آن وجود ندارد که حاکی از تعطیلی قریب الوقوع یا توقف انتشارش باشد. در مورد دوره زمانی انتشار این نشریه می‌توان گفت که روزنامه صور اسرافیل انتشار خود را در 17 ربیع‌الثانی 1325 (30 مه 1907)، با ستون هجو و طنز مشهور دهخدا به نام «چرند و پرند» آغاز کرد، و مجله استبداد انتشار خود را پیش از معاهده روس و انگلیس در ماه اوت 1907، که به حمایت روس‌ها از محمدعلی شاه در مخالفتش با مشروطه خواهان انجامید، آغاز نمود. هجونامه ترکی- آذری ملانصرالدین، که ناظر به اوضاع ایران نیز بود و به دست خوانندگان ایرانی هم می‌رسید، در 7 آوریل 1907 در تغلیس آغاز به انتشار کرد. در این زمینه همچنین می‌توان اشاره کرد که شیوه هجویه‌های مجله استبداد و نشریه صور اسرافیل اساساً با شیوه ملانصرالدین متفاوت بود، و برخلاف ملانصرالدین این دو نشریه از کاریکاتور استفاده نمی‌کردند. همچنین باید به یاد داشته باشیم که در حالی که ملانصرالدین در خارج از ایران چاپ می‌شد و بنابراین از آسیب استبداد محمدعلی شاهی به دور بود، مجله استبداد در تهران و در نزدیکی دارالسلطنه منتشر می‌شد. یکی از نخستین اشاره‌هایی که به شیخ مهدی قمی شده را می‌توان در خاطرات سفر سال 1888 براون، یعنی در کتاب یک سال در میان ایرانیان، یافت. در این اثر براون اغلب از ذکر کامل نام شیخ مهدی امساک ورزیده است، و در مواردی هم تنها به او با عنوان «آن شیخ جلیل‌القدر قمی» اشاره کرده، و او را ازلی (بابی) وصف کرده، و شاید از همین رو بود که نام کاملش را نمی‌آورد. بنابراین می‌توان گفت که شیخ مهدی در این مقطع از زندگی‌اش به بایبه علاقمند شده بوده، ولو این‌که پیرو و معتقد به آن هم نشده باشد. براون بر این گمان بود که شیخ مهدی با ازلیه همدلی داشت و از فحواهی کلی گفت و گویش با او در سال 1305 ه.ق. نیز همین نکته را می‌توان استنباط نمود. در واقع شیخ مهدی متعلق به خاندانی از ازلیه بود: عموی او میرزا فتح‌الله قمی یکی از سه تن بایبانی بود که در سال 1268 ه.ق. (1852 م) کوشیدند ناصرالدین شاه را ترور کنند. خود شیخ مهدی اصلیت قمی داشت، و تا سال 1294 ه.ق. (1878 م) که احتیاطاً مجبور به ترک قم شد در همین شهر سکونت داشت. در قم او آموزگار زبان یکی دو نفر از کارمندان اروپایی شرکت تلگراف بود، و احتمالاً چندان هم در قید مذهبیات نبود. شیخ مهدی اساساً تحصیلات و گرایش‌های غیر مذهبی داشت و شاید هم از همین رو بوده است که وی سرانجام در کرمان به سلطان حمید میرزا ناصرالدوله، برادر بزرگتر عبدالحسین میرزا فرمانفرما، در ایام حکومتش در کرمان (1298 تا 1309 ه.ق. برابر با 1880 تا 1892 م) نزدیک گردید. شیخ مهدی به عنوان مشاور و واسطه ناصرالدوله با خارجیانی که آن

جا می آمدند خدمت می کرد و نیز چند بار وی را در سفر و سرکشی اش به بلوچستان همراهی نمود. همچنین می توان دریافت که شیخ مهدی با مشروطه خواهان کرمان هم در ارتباط بوده است. برای مثال «او با خاندان شیخ احمد روحی به خوبی آشنا بود و در اوایل دهه 1890 میلادی هم مستقیماً با استانبول ارتباط داشت و از مشترکان و خوانندگان پروپاقرص نشریه اختر بود، و حتی به براون هم توصیه کرده بود که این نشریه را منتشر کند.» چنان که از شرح براون برمی آید شیخ مهدی شخصی باسواد و بسیار خونگرم بوده است و به روایت او از دید بسیاری از اهالی کرمان شیخ مهدی «فردی آزاداندیش به شمار می آمد». نگارنده تاکنون اطلاعات بیش تری درباره سرگذشت شیخ مهدی پس از سال 1892 و تا زمانی که در سال 1907 مجله استبداد را در تهران منتشر کرد به دست نیآورده ام. نه شاهی در دست است که نشان دهد که او پس از مرگ ناصرالدوله در رمضان 1309 ه.ق. (مه 1892) در کرمان مانده بود، و نه اطلاعی داریم از این که او پس از این واقعه به عبدالحسین میرزا فرمانفرما برادر کوچکتر ناصرالدوله پیوسته باشد. با این وجود می توان گفت که در سال های بعد شیخ مهدی ارتباط خود را با کرمان و یزد حفظ نمود. برای مثال حتی اگر وصفی که شیخ مهدی از دوران اقامت خود در یزد در مجله استبداد آورده است را ساختگی بدانیم، باز هم می توان به ارتباط وی با یزد و اهالی اش، که در جای جای مجله با جاهل و متعصب خواندنشان به آنان زخم زبان می زند، اذعان داشت. مطبعه شرقی و مجله استبداد سبک مجله استبداد اغلب بین لحن هجوآمیز و گزارش بی پرده شایعات سیاسی در تناوب بود. درک بهتر این گونه گزارشها احتمالاً مستلزم آشنایی بیشتر با شیخ مهدی و حلقه آشنایان او و معاشرت های اجتماعی و گسترده تر اوست که نیازمند تحقیق بیشتری است. اما این واقعیت که در منابع تاریخ آن دوران، از جمله در آثاری که درباره مطبوعات نوشته شده است، به ندرت از شیخ مهدی یاد شده نشان می دهد که او آدمی محافظه کار بوده و چندان دخالت مستقیمی در وقایع نداشته است. با این حال در مورد فعالیت های شیخ مهدی می توان گفت که وی در سال 1907 مطبعه شرقی را خریداری و آن را از محل اولیه اش در باب همایون به مقابل شمس العماره منتقل کرد. مطبعه شرقی یکی از فعالترین چاپخانه های تهران در خلال سال های 1907 و 1908 بود. این مطبعه هم قوانین تازه به تصویب رسیده مجلس را چاپ می کرد و هم بسیاری از نشریات و روزنامه ها را. گفته شده است که در این دوره مطبعه شرقی حدود سی عنوان نشریه چاپ می کرده است. از این جمله نشریات آموزگار، الطهران، انصافی، تدین، تنبیه، خر، مسمس طالع، شورای بلدی، طبابت، مادی، معارف، معرفت الاخلاق، و نیر اعظم، منحصراً به وسیله مطبعه شرقی منتشر می شدند و نشریات دیگری همچون اتحاد، الجمال، بلدی، فوائد عامه، و کلید سیاسی، هم در این مطبعه به چاپ می رسیدند. بنابراین حجم این فعالیت حتماً وقت زیادی از شیخ الممالک می گرفته است. بنا به قولی وی به کتابخانه سلطنتی هم وابسته بوده و انتشار مجله برای او بیشتر حکم سرگرمی داشته است.

همچنین اشاره شده است که در دوران سلطنت احمد شاه که در دوازده سالگی (در ژوئیه 1909)، در پی خلع محمدعلی شاه به سلطنت رسید، شیخ الممالک جزو آموزگاران بود که در مدرسه جدید التاسیس درباره آموزش شاه جوان گماشته شدند. مجله استبداد و مطبوعات ایران در عصر مشروطه در مطبوعات در هجرت ایرانیان، از جمله نشریاتی که در قفقاز منتشر و در ایران توزیع می شدند، اشارات مکرری به مطبوعات مشروطه خواه منتشره در داخل ایران و توقیف گاه به گاه آنها وجود دارد. به علاوه، در برخی موارد در مطبوعات انگلیس، روسیه و فرانسه هم به کثرت مطبوعات مشروطه خواه در ایران اشاره شده است. برای مثال، مطبوعات بریتانیا، هم آنها که محافظه کار و موافق سیاست های وزارت خارجه این کشور بودند و هم آنها که با سیاست انگلیسی- روسی در ایران مخالفت می کردند، به اهمیت فعالیت مطبوعاتی در ایران اشاره داشتند. آنها همچنین پیش و پس از کودتای محمدعلی شاه اخبار مربوط به توقیف ادواری مطبوعات را منتشر می کردند، همان طور که خبر توقیف کامل مطبوعات مشروطه خواه در دوران استبداد صغیر (از ژوئن 1908 تا ژوئیه 1909) را هم منتشر ساختند. در نگاه اول آشکارترین نکته طنزآمیز درباره مجله استبداد انتخاب نام آن است. در نخستین شماره آمده است که این نشریه «مجله استبداد» نام دارد، اما اگر هزار نامه اعتراضیه از مردم دریافت کند، نام آن را به «مجله مشروطه» بدل خواهد کرد و گرنه آن

هم، مثل هزارتای دیگر، به همین رسم استبدادی اش ادامه می‌دهد. سپس برای این که انتخاب موضع «استبدادی» مجله را بیش‌تر توجیه کند استدلال می‌کند که چون بسیاری از مردم مشغول ارائه اصول مشروطه‌خواهی هستند، و ظاهراً دیگر کسی به صرافت تدوین اصول سنت دیرینه استبداد نمی‌افتد، مگر استبداد بر انجام این مهم همت می‌گمارد. اگر مشروطیت مشتمل بر اصولی چون حاکمیت قانون، حکمرانی عادلانه، حقوق فردی، پارلمان، آزادی مطبوعات، پایان حکومت مطلقه و خودسرانه، و دفاع از منافع ملی است، استبداد برپایه فرمان‌روایی مستبدانه، سودجویی شخصی به هر بهایی، سرکوب مطبوعات و از این قبیل استوار است. بر روی جلد نخستین شماره و در زیر عنوان «مجله استبداد» افزوده شده: «حاصل افکار آن فرقه در انجمن‌های سری». یکی از بخش‌های مکرر نشریه به شرح مذاکرات «انجمن استبداد» اختصاص دارد که متناظری خیالی برای انجمن‌های مشروطه خواه، یا حتی برای خود مجلس است. انتخاب نام شرکت کنندگان در «انجمن استبداد» با توسل به کلیشه‌هایی شناخته شده صورت گرفته است، مانند: «شاهزاده»، «محقق»، «شیخ»، «فکلی»، «جوان آفرنگ»، یا فقط «جوان»، «امیر» و غیره. شماری از مضامینی که در بالا اجمالاً به آن‌ها اشاره رفت در سرمقاله شماره نخست نشریه به وضوح به چشم می‌خورد: «بسم الله الرحمن الرحيم» ای مستبدین گول نخورید و از خیالات عالیه خویش دست بردارید و از استبداد منحرف و منصرف نشوید. هوشیار باشید که مشروطه طلبان می‌خواهند ما را از نان خوردن بیندازند و نام نامی ما را از صفحه روزگار براندازند. مگر نه ما بر همه آن‌ها سروری داشتیم؟ حالا چه شده که این‌ها می‌خواهند با ما لاف برابری بزنند بلکه بالاتر بروند؟ مگر نه ما بودیم که ده خانه آن‌ها را به دیگری محتاج مینمودیم و هزار نفر را به یک ریسمان می‌بستیم و گاهی شقه می‌کردیم و به گچ می‌گرفتیم و به دهان توپ می‌گذاشتیم و صدا از احدی بیرون نمی‌آمد؟ حالا این‌ها می‌خواهند به [سبب] بعضی اشتباهات ما را ذایل و گوشه نشین نمایند و حدی برای ما قرار دهند. چرا همت نمی‌کنید و پا از دایره اتفاق بیرون می‌کشید و از این هیاهوها از میدان بیرون می‌روید؟ چرا جمع نمی‌شوید تا به یک همت مردانه بساط عدالت را برچینیم؟ زیرا که عدالت برای ما جز ضرر نتیجه ندارد. بی‌ایید و یک دفعه به اتفاق فریاد برکشید که ما مجلس نمی‌خواهیم، قانون به کار نداریم، ما مسلمانیم و مشروطه بدعت در دین است. ما هزار سال است در راه استبداد زحمت کشیده ایم و از هیچ‌گونه بذل مساعی مضایقه ننموده ایم تا نام خود را بلند کرده [و] صاحب همه چیز شده ایم. مگر ملتفت نیستید که این‌ها می‌خواهند ما را از همه چیز بیندازند و می‌گویند بی‌ایید و بعد از یک عمر استبداد مشروطه بشوید، و به این تدبیر می‌خواهند استقلال و عزت و اجلال را از دست ما بگیرند و نام نیکی که در یک عمر تحصیل نموده [ایم] به زشتی تبدیل کنند. امروز بحمدالله همه نوع اسباب دفاع از برای ما جمع است زیرا که حجت الاسلام داریم، علمای اعلام داریم، طلاب ذوی العزوالاحترام داریم، سادات گرام داریم، حضرت والا داریم، از ایل جلیل قاجار داریم، وزیر و امیر داریم، اعیان و تجار داریم، سرداران رشید و صاحب منصبان شجاع داریم، پول که حلال همه مشکلات است داریم، فقط یک چیز نداریم و از ازل هم نداشتیم و آن «غیرت» است، اگر بود یک دفعه بدون ترس از خدا و خلق بر بساط مشروطه می‌تاختیم و کار مجلس و عدالت همه را می‌ساختیم. «چرا آسوده نشسته اید؟ نزدیک است عدالت بر مملکت غلبه نماید. می‌دانم که انجمن‌های سری دارید و کار می‌کنند لیکن به وضع زنانه نه مردانه.» مجله استبداد در بخش‌های آغازینش و در برخی مواقع که خوانندگان را مستقیماً مورد خطاب قرار می‌دهد برای رساندن پیامش از سبک محاوره‌ای و غیر رسمی استفاده می‌کند. چه در سرمقالات و چه در جاهای دیگر بارها اشاره شده است که مجله مخصوص گروهی از نخبگان فرهیخته و تحصیل کرده نیست بلکه عموم مردم را در نظر دارد. پیش فرض مهم این است که برای جلب مخاطب عام سبک باید ساده، جذاب و سرراست باشد و از عبارات پیچیده و استعارات دشوار باید پرهیز گردد. قطعه‌ای که تحت عنوان «ندای طفل مشروطه» در شماره‌های 10 و 11 آمده، از چنین سبکی برخوردار است و نیز نمونه خوبی از پیام مشروطه‌خواهانه نشریه است که اینک دیگران را به وضوح بیان می‌کند: ای یاران! ای برادران! ای هم وطنان! من طفلی هستم چهارده ماهه! اگر مرا نمی‌شناسید بگویم تا بشناسید. پدرم عدالت‌الدوله و مادرم ایران‌الملوک است. پدرم در هر ولایتی [که] رفت یک زنی گرفت.

اول زنی که گرفت در انگلیس گرفت. پدرم مسلمان است و مسلمان می تواند زن عیسوی بگیرد. در انگلیس وقتی که پسرش به دنیا آمد بزرگش کردند. [او] حالا مردی شده محترم [و] متشخص [و] مقتدر. هم او خوب به درد انگلیس ها می خورد، هم انگلیس ها قدر او را می دانند. برادرم با اینکه در انگلیس است باطنا مسلمان است اما تقیه می کند. پدرم اصلاً ایرانی بود [ولی] از ظلم فرار کرد. هر وقت خواست به وطن برگردد نگذاشتند. تا زمان سلطنت پادشاه مغفور مظفرالدین شاه مبرور [که] عین الدوله صدر اعظم بود [و] خیلی شلوغ شد و پدرم فهمید [دیگر] کسی متوجه او نمی شود زیرا که همه خود مشغول بودند. خودی به ایران انداخت و مرا کاشت و رفت. من در چهارده ماه قبل به دنیا آمدم. مادرم مرا در آغوش کشید. اهل ایران که با پدرم دشمن بودند می خواستند مرا بکشند [اما] دوستان پدرم مرا محافظت کردند تا حالا به این درجه رسیده ام که زبان باز کرده [و] حرف می زنم. می گویم ای همشهری ها من چه تقصیری کرده ام؟ من که با همه برادرم، رفیقم، هم دینم، هم وطنم، گناهی ندارم. ببینید، یک برادرم در انگلیس است، یکی [دیگر] در ژاپون است، بیشتر مملکت ها من برادر دارم. هر کاری آن ها که کافرند با برادرهایم می کنند شما هم با من همان معامله را بکنید.» ای مستبدین! به خدا قسم من نمی میرم [ولی] چیزی که برای شما باقی می ماند یک بدنامی [است]. پدرم وقتی که می خواست بیاید ایران در روسیه هم زنی گرفت. روس ها هم زن به پدرم نمی دادند. آن جا هم شلوق بود، این بود که [پدرم] مردم را غافل دید [و] زن گرفت. پدرم هرجایی که می بیند خیلی شلوق است خودش را آن جا می اندازد. خلاصه زنش زائید یک پسر، اسمش را «دوما» گذاشت. حالا چند ماه است از ترس دشمن ها قایم شده [و] مستبدین خیال می کنند برادرم مرده [است]؛ خیر، والله آن هم نمرده و نمی میرد. حالا چند صباحی پنهان شده تا ببیند چطور می شود.» نمونه هائی که در بالا آورده شد ساخت و صورت مردانه نشریه را آشکار می کند. یعنی استفاده از استعاراتی مانند «پدر» و «پسران» برای فکر دموکراسی به منزله پدر و جنبش های مشروطه خواهی مانند فرزندان، و از سوی دیگر وطن مانند زن یا مادر در مقام یک میانجی و آن هم گاه قابل و کاردان و گاه ناقابل (مثلاً در مورد روسیه) اما به هر حال منفعل در امر انعقاد نطفه و زایش آزادی. در نقل قول های فوق همچنین اشاراتی هست به امکان و استعداد ظهور مشروطه و مردم سالاری، به رغم تفاوت های تاریخی و فرهنگی ملت ها، و نیز به این که مبادلات و آمیزش فرهنگی بر خلاف آنچه مخالفان سنت گرای مشروطه باور داشتند موجب انحطاط نبوده بلکه می تواند ثمرات مثبتی به بار بیاورد. سرانجام میتوان اشاره کرد که هر چند مجله استبداد ستایشگر مشارکت زنان در مبارزات مشروطه خواهانه است، با این وجود، آن گونه که در قطعات یاد شده در بالا دیده می شود، باز هم مانند بسیاری از مطبوعات سیاسی دیگر، دستخوش برداشت های مرد-محورانه از سیاست است. پایان سخن مجله استبداد در طیف نشریات دوره مشروطه نمایانگر نوعی پیچیدگی است: این مجله نه نشریه ای واقعاً مشروطه خواه بود و نه نشریه ای واقعاً استبدادی، بلکه محطاطانه بین مواضع مختلف نوسان می کرد، و شاید به همین دلیل هم در ادوار بعد فراموش و گمنام شد. همچنین با وجود همه ظرفیت ها و بالقوه گی های موجود در طنز و هجو، جنبه طنزآمیز و هجویه نشریه خیلی زود افول نمود. این واقعیت که بیشترین بخش از مطالب مجله تنها يك نویسنده داشت ممکن است معطوف به بی میلی شیخ الممالک برای دخالت دادن دیگران در کار باشد و یا شاید به این دلیل که دیگران هم برای پیوستن به او پیشقدم نمی شدند. به هر حال هر کدام از این دلایل که درست باشد، باید اذعان داشت که شخصیتی که در محور کار مجله قرار دارد تأثیری قطعی بر سبک و سیاق آن می گذارد. شاید این که نشریه تنها يك نویسنده داشته، و اغلب به نحو کسل کننده ای میانه روی می کرده، و نویسنده/ سردبیرش در موضع گیری ها دودل بوده، نهایتاً باعث شده که جنبه طنزآمیز اولیه نشریه به تدریج کمرنگ و سرانجام محو شود، و بنابراین در این مورد مشخص پروژه طنزآوری و طنزنویسی به شکست بیانجامد. از این گذشته مورد مجله استبداد نشانگر آن است که همه نشریات آن دوره الزاماً دارای گرایش سیاسی مشخص و قابل تعریفی نبودند، و یا موضع مشروطه خواهانه منسجمی ارائه نمی دادند، و شاید اصلاً قصد چنین کاری را هم نداشتند. مجله استبداد نویسنده/ سردبیری داشت که پایبندی اش به سبک طنز و هجو در زمان های مختلف بین تعبیر صریح و مبهم در نوسان بود. به علاوه ستایش آن از

مشروطه‌خواهی و رد استبداد نیز از ابتدای کارسؤال انگیز بود، چرا که برپایه درکی نسبتاً سطحی از الزامات واقعی يك جامعه مشروطه بنا شده بود؛ مثلاً در دفاع از مشروطه سهواً آن را با دولتِ کارآمد یکی می گرفت. به این ترتیب مورد مجله استبداد از این جهت مفید است که نشان می دهد طرفداران مشروطه در آن زمان جملگی نه الزاماً «آزادی خواه» بودند و نه اصالتاً «مشروطه‌خواه»، و نه فهم و درکی یکسان از این مفاهیم داشتند. در عوض، برای بسیاری از آنان آرمان مشروطه خواهی به سادگی عبارت بود از آرزوی يك حکومت بهتر و کارآمد. در این زمینه مجله استبداد را می‌توان با نشریات خاص دیگری در این دوران چون صور اسرافیل و نسیم شمال مقایسه کرد؛ این دو سواى این‌که به‌طور حرفه‌ای طنزنویسی و هجو را دنبال می‌کردند به میثاق اولیه خود نیز در مبارزه با استبداد پایبند ماندند و این خود عاملی بود که در ترکیب با سبک ادبی و خلاقانه‌شان، تأثیری مستقیم در زنده ماندن آنها در خاطره جمعی حتی پس از دوران خودشان داشته است. این مقایسه در عین حال بیانگر تأثیرات چندگانه و ناهمگونی است که انقلاب مشروطیت بر اندیشه سیاسی ایرانیان داشته است. تاریخ نوین مطبوعات طنز نویس در ایران حاکی از باز و بسته شدن سریع این گونه نشریات بر اثر پیدایش آزادی های نسبی و کوتاه مدت از یکسو و وجود ادواری سانسوراز سوی دیگر بوده است. از این نظر طنز نویسی و هجو سیاسی دوران مشروطه را می‌توان با دو دوره بعدی که مقارن با آزادی های نسبی در تاریخ ایران بودند مقایسه کرد، یعنی فاصله زمانی سال های 1320 تا 1332 شمسی و سپس 1357 تا 1359، دوره‌هایی که برآیندی از عوامل به رشد طنزنویسی سیاسی و نشر آن در فضای عمومی جامعه یاری داده و در عین حال تنش‌ها و تضادهای آن را نمایان می ساخت، روندی که گاه خود نیز سرشار از مصادیقی طنز آمیز بود.

\* استاد تاریخ در دانشگاه سان دیاگو.

### پانویست ها:

طرح نخست این مقاله در سي و ششمین کنفرانس سالانه انجمن مطالعات خاورمیانه (MESA)، در 25 نوامبر سال 2003 در واشنگتن دي سي، در جلسه «طنز و جامعه در ایران» ارائه شد. در این‌جا لازم می دانم از بنیاد آیلکس (ILEX) برای تدارک این جلسه و از لویی مارلو (Louise Marlow) برای بحثی که در مورد این مقاله ارائه نمود سپاسگزاری کنم. همچنین از محسن آشتیانی، منصور بنکداریان، و داریوش رجالی که پیش‌نویس مقاله را خواندند و مرا از نظرها و پیشنهادهایشان بهره‌مند کردند، از علی معظمی برای همکاری در ترجمه مقاله به فارسی، و از جان گرنی (John Gurney) به‌خاطر اطلاعات گران‌بهایی که در اختیارم گذاشت سپاسگزارم.

برای متن انگلیسی مقاله ن.ک. به:

Ali Gheissari, "Despots of the World Unite!: Satire in the Persian Constitutional Press Introducing Majalleh-ye Estebdad, 1907-1908," Comparative Studies of South Asia, Africa and the Middle East, Vol. 24, No. 3, Special Issue on the Occasion of the Centennial of the Iranian Constitutional Revolution, Summer, 2005, pp. 360-376

برای نمونه ن.ک. به: مقالات طنزآمیز علی‌اکبر دهخدا تحت عنوان «چرند و پرند» که در نشریه صوراسرافیل در فاصله 1907 و 1909 در تهران منتشر می‌شد؛ دوره کامل این نشریه توسط انتشارات نشر تاریخ ایران در تهران در سال 1360 مجدداً به چاپ رسیده است. برای اطلاع بیشتر از دهخدا و «چرند و پرند» او ن.ک. به:

H. Kamshad, Modern Persian Prose Literature, Cambridge: Cambridge University Press, 1966, pp. 37-40

حیل المتین ن.ک. به: E. G. Browne, "The Persian View of the Anglo-Russian Agreement," in Albany Review, Vol. 2, London, 1907, pp. 287-297

کلی ن.ک. به: E. G. Browne, The Persian Press and Persian Journalism, (A Lecture

Delivered to the Persia Society, London, 23 May 1913), The Persia Society Publications, London, n.d. [1913]; and E. G. Browne, *Press and Poetry of Modern Persia*, Cambridge, 1914. ونیز به: محمد صدر هاشمی، تاریخ جرائد و مجلات ایران، چهار جلد، چاپ اول، اصفهان، 1327 تا 1331 ه.ش.، تجدید چاپ، اصفهان، انتشارات کمال، 1364 ه.ش. مطبوعات جدید دوره مشروطه گاه منعکس کننده برخی کنایات و شایعات محلی هم بودند. برای مثال می توان به کنایه تبریزیان به محمدعلی میرزا (محمدعلی شاه بعدی) در ایام حکومتش در آذربایجان اشاره نمود که از او به عنوان «پسر ام الخاقان» یاد می کردند و کنایه می کردند که وی در واقع فرزند مظفرالدین شاه نبوده بلکه زاده رابطه نامشروع مادرش با یکی از ملازمان خود (یا به عبارتی که ملک زاده به کار می برد «جلودار» انش) بود؛ کنایتهی که پس از تاج گذاری محمدعلی شاه و آغاز مخالفتش با مشروطه و مجلس، در ابغادی ملی در نوشته های هجوآمیز مشروطه خواهان بروز یافت. ن.ک. به: احمد کسروی، تاریخ مشروطه ایران، چاپ سیزدهم، انتشارات امیرکبیر، 1365، صص 341، 343؛ مهدی ملک زاده، تاریخ انقلاب مشروطه ایران، جلد دوم، ویرایش چهارم، تهران، 1373، صص 438، 448-449؛ و یحیی دولت آبادی، حیات یحیی، جلد دوم، ویرایش دوم، تهران، 1361، صص 96 و 97 و 99. از جمله متونی که به سبک مکالمه بین شخصیت های ساختگی نوشته شده اند، ن.ک. به: میرزا فتحعلی آخوندزاده، مکتوبات، ویرایش نخست، تغلیس، بی تاریخ [احتمالاً 1864]، ویرایش جدید، ویراسته م. صبخدم، آلمان (بی جا.)، انتشارات مرد امروز، 1985؛ بی نام [به احتمال قوی نویسنده این اثر سید محمدحسن کاشانی، برادر سید جلال الدین کاشانی (مویدالاسلام) ویراستار نشریه فارسی پرنفوذ حبل المتین چاپ کلکته، بوده است]، مکالمه سیاح ایرانی با شخص هندی، بی جا. [بمبئی]، 1905؛ و شیخ محمد محلاتی، گفتار خوش یارقلی، ویرایش اول، نجف، بی تاریخ [احتمالاً 1333 ه. ق. (1914)]، ویرایش جدید با مقدمه سید شهاب الدین مرعشی، تهران: فراهانی، 1383 ه. ق. ن. ک. به: مدخل "Satire" در: Webster's New Universal Unabridged Dictionary, New York: Barnes & Nobel, 1996. ن.ک. به: مدخل "Satire" در: Webster's New Universal Unabridged Dictionary, New York: Barnes & Nobel, 1996. برای پژوهش هایی که در مورد طنز و هجو انجام شده ن.ک. به: Mikhail Bakhtin, *Rabelais and His World*, Translated by Hélène Iswolsky, M.I.T. Press, 1968; Ted Cohen, *Jokes: Philosophical Thoughts on Joking Matters*, Chicago, Jacob Levine, "Humor," in *International Encyclopedia of the Social Sciences*, 1999; Edited by David L. Sills, The Macmillan Co. & the Free Press, Vol. 7, 1968, pp. 1-8; John Morreall (ed.), *The Philosophy of Laughter and Humor*, New York, 1986; Michael Mulkay, *On Humor: Its Nature and its Place in Modern Society*, Oxford, 1988; Elliott Oring, *Jokes and Their Relations*, Lexington, KY, 1992; John Allen Paulos, *I Think, Therefore I Laugh: An Alternative Approach to Philosophy*, New York, 1985; Jon E. Roedelein, *The Psychology of Humor: A Reference Guide and Annotated Bibliography*, Westport, CT, 2002. یکی از هجونامه های مصور در این دوران کشکول نام داشت که در فاصله سال های 1286 تا 1287 ه.ش. (1907 تا 1908) در تهران منتشر می شد. ن.ک. به: Shiva Balaghi, "Print Culture in Late Qajar Iran: the Cartoons of Kashkul," in: 165-181. باید اضافه کرد که هم سبک خاص تصاویر کشکول که حاوی ترکیب طرح ها و تعبیری که ناظر به گفته ها یا افکار شخصیت های مختلف بودند، نیازمند داشتن ذوق و سواد از ناحیه خوانندگانش بود. برای فهرست شماره های مختلف مجله استبداد به همراه گزیده ای از محتوای شماره ها، ن.ک. به: Ali Gheissari, "Despots of the World Unite!: Satire in the Persian Constitutional: Press (Introducing Majalleh-ye Estebdad, 1907-1908)," *Comparative Studies of South Asia, Africa and the Middle East*, Vol. 24, No. 3, Summer, 2005, Appendix, pp. 370-376. تحول هجو و طنز سیاسی در ایران و نیز مضامین و شگردهای آن مشخصاً تحت تأثیر مطبوعات هجویه عثمانی و هم چنین موارد مشابهی بود که از قفقاز و هندوستان به ایران می آمد. برای پژوهشی در مورد هجوپردازی در مطبوعات عثمانی در این دوره، و مقایسه آن با



ایران و روسیه، ن.ک. به: Palmira Brummett, *Image and Imperialism in the Ottoman*, E. G. Browne, Press and Revolutionary Press, 1908-1911, New York, 2000

به: ن.ک. به: E. G. Browne, *Poetry of Modern Persia*, Cambridge, 1914, p. 133

مدرسه مطالعات شرقی و آفریقایی (SOAS) دانشگاه لندن هم در فهرست موجودی های خود شماره‌های منتشر شده از مجله استبداد را 31 ذکر کرده‌اند. ن.ک. به: Ursula Sims-Williams, *in Union Catalogue of Persian Serials and Newspapers in British Libraries*, London, 1985, p. 77

سیمز ویلیامز هم ظاهراً به پیروی از براون مجله استبداد را ماهنامه می‌داند در حالیکه مجله استبداد غالباً به صورت هفتگی منتشر می‌شد. ظاهراً مجله استبداد نخستین نشریه ایرانی بوده است که در قطع «بعی» چاپ شده است. ن.ک. به: محمد محیط طباطبایی، تاریخ تحلیلی مطبوعات ایران، تهران، 1366، ص 145. برای ارجاعات بیشتر همچنین ن.ک. به: ناصرالدین پروین، تاریخ روزنامه‌نگاری ایرانیان و دیگر پارسی نویسان، جلد دوم، تهران، 1379، ص 524. ن.ک. به: E. G. Browne, *Poetry of Modern Persia*, p. 133

علاوه بر این‌ها چند نشریه هجویه و طنزآمیز دیگر هم بودند که در همین زمان در داخل ایران منتشر می‌شدند، از جمله نشریه آذربایجان در تبریز به سردبیری علی‌قلی خان صراف که در 1907 منتشر می‌شد، ن.ک. به: E. G. Browne, *Poetry of Modern Persia*, p. 27

و یا نشریه حشرات الارض که این یک نیز در تبریز و به وسیله حاج میرزا آقا بلوری (که به ناله ملت شهرت و تخلص داشت) در سال 1908 تأسیس شد و خود او هم سردبیرش بود، ن.ک. به: E. G. Browne, *Poetry of Modern Persia*, p. 76

و نشریه نسیم شمال که در رشت به وسیله سید اشرف الدین حسینی سردبیر می‌شد و در سال 1325 ه.ق. (1907) آغاز به کار نمود، ن.ک. به: محمد صدر هاشمی، تاریخ جرائد و مجلات ایران، جلد چهارم، ص 295، و نیز: E. G. Browne, *Poetry of Modern Persia*, p. 148

نشریات آذربایجان و حشرات الارض هر دو از کاریکاتور استفاده می‌کردند. برای اطلاع بیشتر درباره آذربایجان و نسیم شمال همچنین ن.ک. به: Janet Afary, *The Iranian Constitutional Revolution, 1906-1911: Grassroots Democracy, Social Democracy, and the Origins of Feminism*, New York: Columbia University Press, p.120

ن.ک. به: E. G. Browne, *A Year Amongst the Persians*, (First published, 1893), New Edition, Cambridge, 1926, (Reprinted, 1927), pp. 477-478

بدینوسیله از جان گرنی به خاطر اطلاعات ارزشمندی که درباره دوران نخستین زندگی شیخ مهدی در قم و پس از آن در کرمان و نیز ملاقاتش با براون در اختیار نگارنده گذاشت سپاسگزاری می‌شود؛ ن.ک. به: مکاتبه با جان گرنی، به تاریخ 18 نوامبر 2002. خاطرات براون همچنین اطلاعات بیشتر و متأخرتری درباره شیخ مهدی دربردارد، ن.ک. به: E. G. Browne, *A Year Amongst the Persians*, pp. 486-487, 495, 519, 542, 551-554, 571-572, 578

شیخ مهدی سال‌ها بعد که مجله استبداد را منتشر می‌ساخت، در شماره 21، شنبه، 27 ذي الحجه 1325 (1 فوریه 1908)، صص. 9 تا 11، معرفی کوتاهی و دوستانه‌ای درباره براون نوشت و به آشنایی خود با براون در تابستان 1305 ه.ق. اشاره نمود و بخشی از سفرنامه براون را در صفحات 11 تا 13 همان شماره مجله استبداد به چاپ رساند. متعاقباً بخش‌های دیگری از سفرنامه براون در شماره‌های 22، 23، 24، 26، 28، 29، و 30 مجله استبداد چاپ شد. برای بررسی ارزنده‌ای از سفرنامه براون، ن.ک. به: John D. Gurney, "The Shaikh, the Shahzadeh and the Scholar: Edward Browne's *Safarnameh* در ترجمه منصور صفت‌گل، در مصطفی زمانی‌نیا (ویراستار)، سایه‌سار مهربانی: ستایش میلاد و کارنامه دکتر منصوره اتحادیه (نظام مافی)، تهران، کتاب سیامک، 1383، صص 437 تا 504. برای روایت‌های مختلف درباره سوء قصد به ناصرالدین شاه ن.ک. به: Moojan Momen (ed.), *The Babi and Baha'i Religions, 1844-1944: Some Contemporary Western Accounts*, Oxford: George Ronald, 1981, pp. 128-146

همچنین ن.ک. به: عباس امانت، قبله عالم: ناصرالدین شاه قاجار و پادشاهی ایران، ترجمه حسن کامشاد، تهران: نشر کارنامه، 1383، صص 277 تا 300. بنا به گفته شهود سه نفری که قصد جان ناصرالدین شاه را کردند عبارت بودند از میرزا محمد نیریزی که به وسیله محافظان شاه کشته

شد، محمد صادق تبریزی، و میرزا فتح‌الله قمی که این دو دستگیر وهربیک پس از بازجویی‌های سخت کشته شدند. شیخ مهدی قمی فرزند ملا علی صحاف و برادرزاده همین میرزا فتح‌الله قمی بود. به نقل از مکاتبه شخصی با جان گرنی، به تاریخ 18 نوامبر 2002. مکاتبه شخصی با جان گرنی، به تاریخ 18 نوامبر 2002. همچنین ن.ک. به: جان گرنی، «شیخ، شاهزاده و شرق‌شناس»، ص 447. مکاتبه شخصی با جان گرنی، به تاریخ 18 نوامبر 2002. اختر هفته‌نامه‌ای بود که در 1292 ه.ق. در استانبول منتشر می‌شد و سردبیرش آقا محمد طاهر تبریزی بود. برای اطلاعات بیشتر درباره اختر نگاه کنید به: محمد صدرهاشمی، تاریخ جراید و مجلات ایران، جلد اول، ص 63. ن.ک. به: E. G. Browne, *A Year Amongst the Persians*, p. 478. براون تاریخ نخستین ملاقات خود با شیخ مهدی را چهارشنبه، 5 ژوئن [1888]، ذکر می‌کند و او را فردی «آزاداندیش» می‌خواند، کسی که «تردید نسبت به تعصب مذهبی اش او را از شهر مذهبی محل سکونتش به محیط آزادتر کرمان رانده بود». ن.ک. به: E. G. Browne, *op.cit.*, pp. 477-478. براون سپس متذکر می‌شود که شیخ مهدی در کرمان اعتماد ناصرالدوله حاکم را هم جلب کرده بود و بیشتر اوقاتش را با او می‌گذراند. به گفته براون شیخ مهدی شخصی بود «تنومند و خوش مشرب و خوش قلب، با اندکی قداست، که چندان شباهتی به قداست قمی‌ها نداشت، و معدن ذکاوت و اطلاعات...» ن.ک. به: جان گرنی، «شیخ، شاهزاده و شرق‌شناس»، ص 448، و نیز: E. G. Browne, *op.cit.*, p. 478. براون می‌نویسد: «من بعداً چیزهای بیشتری از او دیدم، و فهمیدم که او بابی‌زلی است، البته اگر اصلاً مذهبی می‌داشت؛ لیکن در این نخستین دیدار او هیچ نشانه‌ای از تمایلات مذهبی اش بروز نداد الا این‌که از من پرسید که آیا می‌خواهم نسخه‌ای از تاریخ جدید مانکچی درباره باب داشته باشم». ن.ک. به: E. G. Browne, *op.cit.*, p. 478. در کل می‌توان او را لامذهب و طبیعی مذهب دانست. از نظر سیاسی هم او به چشم براون «شخصیتی میانه رو، دارای سعه صدر، و بی تعصب» بوده است. ن.ک. به: جان گرنی، «شیخ، شاهزاده و شرق‌شناس»، ص 449. با این‌همه شیخ الممالک در شماره 26 مجله استبداد، مورخ یکشنبه، 5 صفر 1326، صص 1 تا 5، به تلاش مشترک خود با سردبیران چهار نشریه دیگر، یعنی حبل‌المتین، ندای وطن، صبح صادق، و کوکب‌دری، برای مصاحبه با سعدالدوله در سفارت هلند، یاد می‌کند. از این مقاله همچنین برمی‌آید که سردبیران آن نشریات دیگر او را به‌عنوان یک همکار جدی می‌گرفته‌اند. در مجموع مجله استبداد از حبل‌المتین و صور اسرافیل تمجید می‌کند. شرح بیشتر درباره ملاقات با سعدالدوله را می‌توان در شماره 28 مجله استبداد، مورخ 19 صفر 1326، صص 1 تا 11، یافت. به نوشته ناصرالدین پروین، مطبوعه شرقی در سال 1324 ه.ق. در تهران در خیابان باب‌همایون تأسیس شد. ن.ک. به: ناصرالدین پروین، تاریخ روزنامه‌نگاری ایرانیان و دیگر پارسی‌نویسان، جلد دوم، تهران، 1379، ص 746. یک سال بعد، در 1325 ه.ق. شیخ الممالک که پروین در اثر یاد شده از او به‌عنوان «شیخ الممالک کرمانی (سیرجانی)» یاد می‌کند، چاپخانه را خرید و آن را به همان نزدیکی در روبروی شمس‌العماره منتقل کرد، و در نشریه ندای وطن اعلام داشت که «مطبوعه شرقی به اداره بنده تعلق یافت. به کلی حروف و اجزای مطبوعه را تغییر داده اصلاح نمودم». ن.ک. به: ندای وطن، شماره 92، 22 رمضان 1325 ه.ق. [برابر با 30 اکتبر 1907 میلادی]، به نقل از ناصرالدین پروین، تاریخ روزنامه‌نگاری ایرانیان و دیگر پارسی‌نویسان، جلد دوم، ص 746. ناصرالدین پروین، تاریخ روزنامه‌نگاری ایرانیان و دیگر پارسی‌نویسان، جلد دوم، ص 746. محمد محیط طباطبایی، تاریخ تحلیلی مطبوعات ایران، ص 145. محمد محیط طباطبایی، تاریخ تحلیلی مطبوعات ایران، ص 145. در این مدرسه که در کاخ گلستان تشکیل می‌شد شماری از اهل فضل و ادب به آموزگاری حضور داشتند، از جمله «ذکاء‌الملک فروغی، ذکاء‌الدوله غفاری، و کمال‌الملک»، که می‌خواستند «از احمد شاه یک پادشاه مشروطه واقعی بسازند». ن.ک. به: M. J. Sheikh-al-Islami, "Ahmad Shah Qajar", in *Encyclopaedia Iranica*, Vol. 1, London & Boston, 1985, p. 658. همچنین ن.ک. به: محمد جواد شیخ‌الاسلامی، سیمای احمد شاه قاجار، دو جلد، ویرایش سوم، تهران: نشر گفتار، 1375، به‌طور خاص ن.ک. به: جلد اول، صص 35 تا 39. با این‌همه هیچ اشاره‌ای به شیخ مهدی قمی در دو منبعی که شیخ‌الاسلامی تألیف کرده نیست. برای اطلاع مستند از

اسامی معلمین این مدرسه و دروسی که بر عهده ایشان بود، ن.ک. به: جلال فرهمند، «مدرسه سلطنتی»، ماهنامه الکترونیکی بهارستان، شماره 10، تهران، موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران: <http://www.iichs.org/Baharestan/Bahar10/yeksanad.htm> در سندی هم که در این مقاله معرفی شده نام و نشانی از شیخ الممالک نیست. برای مثال توقیف صور اسرافیل در نشریه انگلیسی *The Labour Leader* تحت عنوان «مطبوعات در ایران» انعکاس یافت: «به رغم انقلاب مشروطه در ایران، آزادی مطبوعات هنوز محدودیت‌های خود را دارد. به دستور دولت در تهران (بنا به گزارش *Courrier Européen*) به تازگی نشریه صور اسرافیل توقیف شده است. صور اسرافیل يك هفته‌نامه سياسي، تاريخي، اخلاقي، و انقلابي بود. این نشریه در راه شعارش تلاش می‌کرد: حریت، مساوات، اخوت. به عبارت دیگر، صور اسرافیل برنامه‌ای عالی داشت و به این دلیل تعطیل شد که می‌خواست همین شعار را متحقق کند. مباحث سياسي این نشریه نیروی خاصی داشتند و [این نشریه] تلاشی برای پنهان داشتن هویت کسانی که به آنان انتقاد داشت، نمی‌کرد. قدرت حاکم که به چنین نقد تیز و برنده‌ای عادت نداشت وجود آن را بیش از حد تحمل خود یافت و به این ترتیب صور اسرافیل توقیف شد. حالیا کارزار آزادی مطبوعات در ایران میدانی است که هنوز می باید در آن جنگید». به نقل از: *The Labour Leader*, 8 November 1907, p. 510. نشریه‌ای که از آن نقل کردیم ارگان «حزب مستقل کارگر»، شاخه‌ای از «حزب کارگر بریتانیا» بود. مطبوعات بریتانیا به هیچ وجه در رویکردشان به مطبوعات مشروطه ایران متفق القول نبودند؛ برخی از قبیل *The Daily News* و *Manchester Guardian*، جهت گیری همدلانه‌ای با مشروطیت ایران داشتند، در حالی که نشریات دیگر، مهم‌ترین‌شان *The Times*، موضعی خصمانه گرفته بودند. همچنین می‌توان به روزنامه نیمه رسمی روسی زبان *Novoe Vremya* در روسیه اشاره کرد که سیاست‌های روسیه در ایران را تأیید و حمایت می‌کرد، و نیز به نشریات فرانسوی *l'Action* و *le Siècle* که هوادار مشروطه‌خواهان ایران بودند. همچنین باید متذکر شد که در پی خلع محمدعلی شاه در تابستان 1909 و احیاء مشروطه که فضای آزادی سیاسی جدیدی را با خود به همراه آورد، شماری از ملی‌گرایان هندی که تحت تعقیب انگلیسی‌ها بودند به ایران پناهنده شدند و دست‌کم یک‌بار و برای مدت کوتاهی روزنامه جدیدی در شیراز منتشر کردند. در 1910، نشریه مبارز *Indian Sociologist* (که سابقاً در لندن انتشار می‌یافت اما در آن زمان در پاریس منتشر می‌شد و سردبیرش ملی‌گرای هندی مبارزی به نام شیماجی کریشناوارما *Shyamji Krishnavarma* بود) زیر عنوان «ایران تحول یافته چگونه با پناهندگان سیاسی رفتار می‌کند» گزارشی را که پیشتر در *Trevandrum Swadeshahimani* منتشر شده بود تجدید چاپ کرد؛ گزارش در این باره بود که دولت مشروطه ایران چگونه از استرداد دو ملی‌گرای مبارز هندی، اجیت سینگ *Ajit Singh* و صوفی آمبا پراساد *Sufi Amba Prasad*، خودداری کرده است که از تعقیب بریتانیا گریخته بودند و در ایران در شهر شیراز پناهنده شده و در آنجا نشریه‌ای با نام حیات را منتشر می‌ساختند. ن. ک. به: *Indian Sociologist*, September 1910, p.35. بدینوسیله از منصور بنکداریان برای اطلاعاتی که در مورد گزارش اخبار نشریات مشروطه در مطبوعات بریتانیا و سایر مطبوعات اروپایی در اختیار نگارنده گذاشت سپاسگزاری می‌شود. برای اطلاعات بیشتر ن. ک. به: *Mansour Bonakdarian, Britain and the Iranian Constitutional Revolution of 1906-1911: Foreign Policy, Imperialism, and Dissent*, Syracuse University Press, 2006. در مورد نشریه حیات همچنین ن. ک. به: *E. G. Browne, Press and Poetry of Modern Persia*, p.79, No. 152. به نوشته براون نشریه حیات در سال 1328 ه.ق. (برابر با 1910 م) در شیراز با چاپ سنگی منتشر می‌شده است؛ این نشریه «در آن جا به وسیله يك وطن‌پرست آزادی‌خواه هندی به نام «صوفی» منتشر می‌شد که اخیراً دوباره مجبور شده است برای در امان ماندن از آسیب کنسول انگلیس فرار کند، و در نتیجه روزنامه هم تنها پس از انتشار هشت شماره به حال تعلیق درآمده است. نام کامل سردبیر صوفی آنبارشا (*Sufi Anbabarsha*) و از اهالی مرادآباد دکن بوده است». ن.ک. به: *E. G. Browne, Press and Poetry of Modern Persia*, p. 79. برای اطلاعات بیشتر در مورد «صوفی» که در ایران به نام «آفا صوفی هندی» مشهور بود و فعالیت‌های ضد انگلیسی او، ن. ک. به: محمدحسین رکن‌زاده آدمیت، فارس و جنگ بین الملل، چاپ چهارم، تهران، اقبال،

1375، صص 329 تا 332؛ و ن. ک. به: علی‌مراد فراشبندی، تاریخچه حزب دموکرات فارس، تهران، 1359، صص 42 و 43. مجله استبداد، شماره 1، 5 جمادی الثاني 1325 (16 ژوئیه 1907). همچنین بر روی جلد شماره نخستین آمده است: «اگر مطلوب ارباب خرد گردید جزو دویم نیز به حلیه طبع خواهد رسید» و «در همه جا جزوی 6 شاهی به فروش می‌رسد و هر کس ده جلد خرید یک جلد مجانی به او خواهد رسید». طنزی که در این جا می‌توان دید هدف واقعی نشریه است که می‌کوشد با توسل به هوش و درایت خوانندگان استبداد را به نقد آورد. مجله استبداد، شماره 12، [یکشنبه]، 19 رمضان 1325 (27 اکتبر 1907)، صص 1 تا 5؛ مجله استبداد، شماره 18، شنبه، 6 ذی الحجه 1325 (11 ژانویه 1908)، صص 1 تا 10. نگارنده در جای دیگر مختصراً درباره کاربرد «فکلی» و «فرنگ» در زبان فارسی نکاتی را متذکر شده است، ن. ک. به: علی قیصری، روشنفکران ایرانی در قرن بیستم، ترجمه محمد دهقانی، تهران، انتشارات هرمس، 1384، ص 189 یادداشت 70، و همانجا، صص 189 و 190 یادداشت 80. مجله استبداد، شماره 1، 5 جمادی الثاني 1325 (16 ژوئیه 1907)، ص. 3. «عدالت الدوله» و «ایران الملوك» تعابیری هستند که نویسنده آشکارا برای تأکید بر مفاهیم عدالت و ملیت ساخته است. باید به یاد داشت که یکی از مفاهیم اصلی مشروطیت، چنان‌که در شعاردر خواست «عدالت‌خانه» در مقدمه انقلاب مشروطه بازتاب یافته بود، بر مبنای عدالت فهمیده می‌شد. از این گذشته در این جا می‌توان نوعی گرایش به نظریه توطئه را نیز دید که زادگاه اصلی مشروطیت را در انگلستان می‌داند. مجله استبداد، شماره 10، یکشنبه، 20 شعبان 1325 (29 سپتامبر 1907)، صص 10-13. مثلاً نشریه لیتری دایجست چاپ نیویورک (1908) ضمن گزارشی درباره «روزنامه نگاری در ایران» از مجله استبداد نام می‌برد و از آن به خاطر چاپ شعری که توسط یکی از زنان ایرانی در پشتیبانی از مجلس سروده شده بود ستایش می‌کند. ن. ک. به: Literary Digest, Vol. 37, No. 20, 14 November 1908, p. 710. اگرچه در متن مقاله ارجاعی به شماره مشخصی از مجله استبداد داده نشده، شعر مورد اشاره را میتوان در شماره 5 یافت. ن. ک. به: مجله استبداد، شماره 5، سه‌شنبه، 10 رجب 1325 (20 اوت 1907)، صص 6 و 7: مجلس شورا که از عرش برین / خواند جبریل از خدایش آفرین کی روا باشد که این محکم اساس / منهدم گردد ز ظلم ظالمین این بنائی کز مساوات است و عدل / سرنگون خواهش رئیس مشرکین شیخ اگر برگشت از مجلس مرنج / او بود نائب مناب ناکسین عیب مجلس مینماید این عجب / دشمن عدل است انصافس بین بهر دفع دشمن ملت ز جان / گشته اطفال چون شیر عرین هرکه باشد بی پدر منکر بود / حامی مجلس عباد مخلصین روح استبدادیان از کالید / رفت در دوزخ بر آتش شد قرین کوری چشم حسود کم خرد / مجلس شورا شده خلد برین بهر جشن این اساس معدلت / تهنیت خوان است جبریل امین برای مطبوعات ایران در دوره 1320 تا 1332، ن. ک. به: ولی‌مراد صادقی‌نسب، فهرست روزنامه‌های فارسی: 1320-1332، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، 1360. برای مطبوعات سیاسی فارسی پیش از انقلاب 1357، ن. ک. به: عبدالرحیم ذاکر حسین، مطبوعات سیاسی ایران در عصر مشروطیت، ویرایش سوم، تهران، 1375، صص 121-295.

[December, 2007 06:36 PM 2 ]